

رحیم عقیفی

## اندرز اوشنر دانا

بنا به روایات و نوشته‌های پهلوی کاوس شاه کیانی وزیری دانا و خردمند بنام اوشنر داشت. این مرد همه خردمندی<sup>۱</sup> بود و با آموزش‌های بخردانه خود ایرانیان را پرورش می‌داد. تدبیر و دانائی او سبب شد که کاوس شاه بر هفت کشور زمین پادشاهی کند.

اوشنر زمانی که در شکم مادر بود فسر جمشید بدو پیوست و از همان زمان با مادر خود سخن گفتن آغاز کرد. او پسر دختر پائورو اچیریای مزدپرست<sup>۲</sup> بود و پس از زاده شدن از مادر، با فراچیۀ جادوگر گفت و گو کرد و معماهای او را بازگو و اهریمن را مغلوب نمود. او زبان مردم نواحی مجاور را بیاموخت و بر نایرانیها هنگام مباحثه غلبه یافت، سرانجام دیوان، کاوس شاه را گمراه کردند و بفرمان این پادشاه وزیر دانا و خردپرور کشته شد.

کریستن سین دانشمند ایران شناس دانمارکی در کتاب کیانیان موارد بالارا از کتابهای پهلوی یاد کرده و اوشنر را موجودی داستانی می‌نویسد و

۱- یشتها، پورداود، ج ۲/۱۰۳

۲- داستان دینیک، فصل ۲۸

۳- دینکرت، کتاب هفتم، فصل ۱ بند ۳۶ و ۳۷

چنین نظر می‌دهد که: پائورواچیریا که در فروردین‌یشت بدان اشاره شده بمعنی بسیار خردمند است و [در داستان دینیک] از این صفت همچنانکه در موارد دیگر دیده می‌شود اسم خاص جدیدی ترتیب یافته و نام یکی از اجداد اوشنر شده است. وی از بحث در این باره نتیجه می‌گیرد که وجود داستانی اوشنر مسلماً از روی نمونه و سرمشقی که برای رجال خردمند سیاست در روایات قدیمه موجود بود (مانند بزرگمهر که بعدها بوجود آمد) ساخته شده ...<sup>۴</sup>

دانشمند پارسی ارواد بامانجی دها بهار در مقدمه رساله اندرز اوشنر دانا شرحی درباره او نگاشته و نظر می‌دهد که اوشنر در اعصار ماقبل تاریخ می‌زیسته و آوازه خرد و دانش او بدوره‌های بعد رسیده و سپس در رسالات پهلوی آمده است.<sup>۵</sup>

از بررسی تاریخ دوره ساسانی چنین معلوم می‌شود که در این دوره اندرزنامه نویسی رواج داشته و مقام اندرزبندی یکی از مناصب مهم این زمان بوده است و اندرز بدان که از طبقه روحانیان بوده اند اندرزنامه‌هایی از خود بجا گذاشته‌اند.<sup>۶</sup>

متن زیر که بزبان پهلوی و خط آم‌دبیره است اندرزنامه اوشنر داناست. این متن را در سال ۱۹۳۰ میلادی ارواد بامانجی ناسروانجی دها بهار با چند نسخه مقابله کرده و بانگلیسی ترجمه و بچاپ رسانیده است.

۴- کیانیان، کریسترسن، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا ۱۱۴ و ۱۲۱

۵- اندرز اوشنر دانا از ارواد بامانجی ناسروانجی دها بهار ۱۹۳۰

۶- تاریخ تمدن ایران ساسانی از شادروان سعید نفیسی، ۲۷۱ و تمدن ساسانی از علی

نگارنده این متن را بفارسی برگردانیده و واژه‌هائی که نیاز به توضیح داشته در زیرنویس شرح لازم را داده‌است. لازم به یادآوری است که این متن را شادروان رشید یاسمی بفارسی ترجمه و در شماره آذرماه ۱۳۱۳ مجله مهر بچاپ رسانیده‌اند. واژه‌هائی که در [ ] آمده برای روشن شدن مطلب افزوده شده‌است.

\* \* \*

- ۱- پرسید شاگرد [از] اوشنر دانا که [از] يك تاهزار هر ماریك<sup>۱</sup> این‌را، سخنی به فرهنگ بگوی .
- ۲- اوشنر گفت نخست هنر برای مردمان خرد به [است]
- ۳- آن يك كار که در کردن آن پشیمانی نه‌بود کِرفه<sup>۲</sup> [است]
- ۴- آن يك كار که مایه‌ورترین چیز، تخشائی<sup>۳</sup> [است]
- ۵- و آن يك كار که برای مردمان فرخ‌ترین چیز، دانش و دهش [است]
- ۶- و آن يك چیز زشت که از هرزشتی دشوارتر [و] نهفتن نشاید درویشی [است] .
- ۷- و آن يك چیز که<sup>۴</sup> از او بودن نشاید گنیش خویش [است]
- ۸- و آن يك [که] با هر چیز آمیخته بود فرساوندی<sup>۵</sup> [است] .
- ۹- و [آن] يك [که] از هر تیزی تیزتر کامه<sup>۶</sup> خشم [است] .

۱- ماریك : شمار

۲- کرفه : نواب، کار نیک

۳- تخشائی : کوشائی، کوشش .

۴- یعنی که بی‌او نشاید .

۵- فرساوندی : زوال، نیستی

۶- کامه: میل، خواست

- ۱۰- و [آن] يك چیز که از هر تاریکی تاریکتر دژ آگاهی<sup>۷</sup> [است]
- ۱۱- و [آن] يك بندی که از هر بندی سخت تر و رَوَن<sup>۸</sup> [است]
- ۱۲- و [آن] يك آسانی که از هر آسانی آسانتر خورسندی<sup>۹</sup> [است]
- ۱۳- و [آن] يك راه که سوی بهشت شود گروشِ راست<sup>۱۰</sup> و کُنِشِ نیک [است]
- ۱۴- این دو پیرایه برای مردمان بیه [است] دهش و دانش
- ۱۵- دو [کس] هستند خویشتن رفت<sup>۱۱</sup> نکنند یکی [آن] که به درشت آوازی سخن بدیگران نگوید دود دیگر آنکه از بدن چیز نخواهد
- ۱۶- دو [کس] هستند که همواره زهر به دل افکنده بوند یکی درویش که هر چیز به نیاز خواهد دود دیگر توانگر<sup>۱۲</sup> تند و از وک<sup>۱۳</sup>.
- ۱۷- دو چیز [را] گرامی تر داشتن، یکی درویش راست دود دیگر توانگر نهان برد<sup>۱۴</sup>.
- ۱۸- از این دو چیز بیش سزد اندیشیدن، یکی از گناه دود دیگر از بدن.
- ۱۹- از این دو چیز شرم نباید کردن، یکی از بیماری دود دیگر از خویشاوند درویش.

۷- دژ آگاهی : نادانی

۸- ورون : شهوت

۹- خورسندی : قناعت

۱۰- گروش راست : ایمان درست

۱۱- خویشتن رفت نکنند: خود را سبک نکنند، آبروی خود را نبرند

۱۲- واژه ای که به توانگری برگردانیده شده در متن «پاتخشا» و بمعنی قادر، توانا و در اینجا معنی توانگر اراده شده است.

۱۳- وازوک: واژه، سخن، گفتار . ۱۴- نهان برد: ضد خودنما، غیرمظاهر.

- ۲۰- دو هستند که در هنگام بدی [به] آسانی [گذرانند] یکی دل دانا که [از] دانائی و فرزائیگی چیزی را به چیزی ندارد ورنجه نبود یکی دژاگاه<sup>۷</sup> که از دژاگاهی چیزی را به چیزی ندارد [و] رنجه نبود.
- ۲۱- دو [کس] هستند که همیشه تند [هستند] یکی تخشامرد<sup>۱۵</sup> و یکی که از چیز بی سود شاد [است]
- ۲۲- دو [کس] هستند که [آنها را] دشمن بیش از آنچه شایسته بود [هست] یکی مینیتارمرد<sup>۱۶</sup> که خویشان برتر از پایه خویش اندیشد و دارد و یکی ستیز کار مرد که به هر چیز ستیزد.
- ۲۳- دو چیز را از خویشان دور نباید داشتن، یکی خوی نیک و دیگر خیرد.
- ۲۴- سه چیز [را] استوارتر باید داشتن، یکی ... دو دیگر دوستی و سه دیگر زینهار<sup>۱۷</sup>
- ۲۵- سه چیز ... گرامی تر بود به راستی دهش ....
- ۲۶- این دشوارتر دارد از جوان کور و زن .
- ۲۷- سه [کس] هستند که بیشتر شایسته دوستی بوند، دانا، پزشک نیک و زن نیک خویش .
- ۲۸- چهار [چیز] هستند تا به گاه<sup>۱۸</sup> رسد گفتن نیاید، خورش تا گوارد، زن تامیرد، مرد دلیر تا از کارزار باز آید و بر زمین تا به انبار کنند .
- ۲۹- سه [چیز] هستند که هر چند برسنجند خوارتر، آموزش فرهنگ بی سود و بد، و مردم بد و راه تاریک ترسناک .

۱۵- تخشا: پر جنب و جوش، پر نیرو . ۱۶- مینیتار: خوداندیش، متکبر، معجب

۱۸- گاه: وقت

۱۷- زینهار: امان

- ۳۰- سه چیز مرد را [برزشی] تر بود خرد، خیم<sup>۲۱</sup> و خوی بهان<sup>۲۲</sup> داشتن .
- ۳۱- به سه چیز مرد غم را تواند گوارد<sup>۲۳</sup>، به سخن دانایان و دیدار دوستان و می .
- ۳۲- ماه روز<sup>۲۴</sup> سه چیز را تخشش<sup>۲۵</sup> کنند، رامش خویش، پسند نیکان و ستایش کِرفه<sup>۲۶</sup> مزد را .
- ۳۳- چهار چیز مرد [را] زیانکارتر بود، بسیار خوردن می و ورون<sup>۲۸</sup> به زنان و بسیار کردن نیوارتخشیر<sup>۲۷</sup> و نخجیر بیش از اندازه .
- ۳۴- چهار چیز مرد [را] گرامی تر [است] گرفتن و دادن، برزش<sup>۲۹</sup> بزرگان و پناه دادن، و پیوند با نیکان .
- ۳۶- پنج هستند که از آنها جدا بوید پشیمان نباشید از خدای<sup>۳۰</sup> نیک بوید نداند دودیدگر دوست ریایی و سه دیگر زن بد چهارم یار بد، پنجم مزدور بد .

۱۹- در متن چهار آمده

۲۰- برزشی: بلندپایه

۲۱- خیم: سرشت، طبیعت .

۲۲- این واژه در متن نهانی نیز خوانده

می شود. در این صورت بمعنی غیر متظاهراست. ۲۳- گوارد: تسکین دهد .

۲۴- ماه روز: روز دوازدهم هر ماه شمسی ۲۵- تخشش: کوشش

۲۶- مزد: صورت دیگر واژه «میزد» بمعنی ولیمه دینی است. مفهوم جمله چنین

بنظر می رسد و «ستایش و تحسین از کار ثواب و نیک ولیمه دادن» .

۲۷- نیو ارتخشیر: بازی نرد ۲۸- نخجیر: شکار

۲۹- برزش: بزرگداشت، احترام . ۳۰- خدا: صاحب، آقا

- ۳۷- پنج [چیز پیش] از گاه<sup>۱۸</sup>.... بدست آوردن نتوان یکی مینش<sup>۳۱</sup>  
 پادشاهان دودیدگر دلیر[ی] مرد تا از کارزار بازآید سه‌دیگر ارجمندی مرد  
 تا بآمدن انجمن شتابند. چهارم دوستی مرد تا به‌استانه<sup>۳۲</sup> و پنجم نیکنامی  
 زن تا فرجام کار .
- ۳۸- و به این پنج چیز مرد بدکار یابد نام بود نخست از زتاری<sup>۳۳</sup> ،  
 دودیدگر از افسوسگری<sup>۳۴</sup> سه‌دیگر از خشمگینی چهارم روان ناگروی<sup>۳۵</sup>  
 و پنجم از فریفتاری .
- ۳۹- به این پنج چیز مرد [را] دانا دارند نه دژاگاه<sup>۷</sup> . يك به چیز شده  
 و گذشته غم نه‌برد دودیدگر آمده‌است را میتوخت<sup>۳۶</sup> نیاندیشد سه‌دیگر  
 به آنچه آمده‌است خورسند [باشد] چهارم بآنچه امید دارد سزاوار بـود،  
 پنجم به اناکی<sup>۳۷</sup> پریشان و به نیکی مست نباشد .
- ۴۰- این پنج چیز برای دژاگاهان<sup>۷</sup> بـود نه‌دانا یان، یکی آنکه بدون  
 سبب خشم گیرد دودیدگر که دوست [و] دشمن نشناسد، سه‌دیگر که [سخن]  
 بی‌سود بسیار گوید، چهارم که راز نشاید داشتن پنجم که بی‌گاه بسیار خندد  
 ششم که به هر کس گستاخ [بـود] .
- ۴۱- شش هستند که این شش چیز از او پرهیز بودن . . . . .
- ۴۲- بالستانی کردن<sup>۳۸</sup> و درخشم کین از مینش خویش بازداشتن ،
- 
- ۳۱- مینش: عقیده، قصد، اندیشه .  
 ۳۲- استانه: مفهوم کلمه بدبختی و پریشانی .  
 ۳۳- زتاری: شقاوت، بیرحمی .  
 ۳۴- افسوسگری: استهزاء، مسخرگی  
 ۳۵- روان ناگروی: بی‌ایمانی به روان  
 ۳۶- میتوخت: سخن دروغ، خط  
 ۳۷- اناکی: رنج، مصیبت، غم .  
 ۳۸- بالستانی کردن: خود را برتر و بالاتر گرفتن .

نگریدار<sup>۳۹</sup> نیکی [بودن] و به فرساوندی چیز اندیشیدن و دشمن را به چاره نیک نگفتن، دوستان را نه بخوبی تمام گفتن، به هر چاره جای نیک از دست به نهشتن و اندک آهوی<sup>۴۰</sup> خویش به ویراستن<sup>۴۱</sup>.

پس آهوی کسان بگفتن، به راز پادشاهان نرفتن، نه جستن، نه خواستن، آنکه [را] مهتر مرداز او آزرده بود دورگشتن و آنکه بهره درائی و افسوسگری اندیشد دورداشتن و مردگان را گاه کیره کردن اندر یادداشتن و آنکه گناه، بزه کرده [و] پشیمان است به توبه بودن و دیگر نیز گناه نکردن برابر دستور، و هر کس [را] نیک چشمی<sup>۴۲</sup> کردن و به فراوان<sup>۴۳</sup> دادن.

۴۳- پرسید [شاگرد] که چه کردن به و چه نکردن و چه نگاهداشتن و چه بازداشتن و چه به هشتن و چه فراز گرفتن [به است]

۴۴- پاسخ کرد که کردن آشتی به و نکردن جنگ، فریاد به . نگاه داشتن زبان به و بازداشتن خشم به، به هشتن کین به [و] فراز گرفتن دین ۴۵- پرسید [شاگرد] که چه هست و چه نیست، چیست آنکه بفریبد ۴۶- پاسخ: هست روان، تن آنکه بفریبد، آن نیست که سخن دانایان و دین آگاهان [به] کار نه دارد و از کردار خویش پشیمان [بود].

و دانا آن کس که دین آگاه، و دین آگاه آن کس که [به] اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک بی گمان [است] و گروهش راست و پرستش روشنانه به فر

۳۹- نگریدار: متوجه

۴۰- آهو: عیب، نقص

۴۱- ویراستن: مرتب کردن، درست کردن، زیبا کردن

۴۲- نیک چشمی: مهربانی

۴۳- واژه ای که به فراوان برگردانده شده «برون» بمعنی بیشتر و کامل و فراوانست.

[ایزد] دارد<sup>۴۴</sup>.

۴۷- بدانند که بنشتک<sup>۴۵</sup> به و دهش نیک که کند و بنشتک بدودش

بد [که]

۴۸- این نیز گفته است که آز به خورسندی<sup>۴۹</sup> و ورون<sup>۸</sup> به چاره و خشم به نیک اندیشی بشاید کشت<sup>۴۶</sup> و چون نیکوئی به اندیشه آید زود بگیرای و چون بدی به اندیشه آید از خویش بسپوزای<sup>۴۷</sup>.

۴۹- [پرسید شاگرد] که درویش به چه خُرم، بدکار امید به که دارد پاسخ: چون نیست [هیچ] نیکی به ازپاکی و نیز نیست هیچ بدی بدتر از بدکاری و ناپاکی، درویش تواند کیره انبار کردن و که یزدان یکتا یار اوست چگونه [که] شاید<sup>۴۸</sup> بودن.

۵۰- شاگرد این نیز پرسید از اوشنر بخرد که انوش<sup>۴۹</sup> چه ؟

۵۱- اوشنر گفت که خورش نه تنها خورند و کیره ای که به پتیاره<sup>۵۰</sup> بزه کنند و بزه ای که از ستمبکی آز و خشم کنند و برای آز و خشم و ورون نیز [چاره هست] چه آز به خورسندی و ورون به چاره و آموزش و خشم به نیک اندیشی [توان] کشت

۵۲- [پرسید شاگرد] کیره چه [اوشنر گفت] ..... پرهیختن .....

۴۴- مفهوم جمله چنین بنظر می رسد: شکوه و جلال خدائی را بطور روشنی ستایش کند

۴۵- بنشتک: مبدأ علت العلل مفهوم چنین بنظر می رسد «مبدأ خیر و دهش نیک چه کسی

۴۶- کشت: از بین برد

است».

۴۷- سپوزای: دور کن از مصدر سپوختن بمعنی خودداری کردن، دور کردن، راندن .....

۴۸- معنی چنین بنظر می رسد «آنطور که شایسته هست».

۵۰- پتیاره: ضد، مخالف، آفت، بلا

۴۹- انوش: بی مرگ

۵۱- ستمبکی: ستمپندگی، ستمکاری

گناه خورسندی باندازه .

۵۳- آنکه بخرد خواهدبودن گوی بوندک مینش<sup>۵۲</sup> باش  
 آنکه به خیم خواهدبودن گوی دل درد<sup>۵۳</sup> باش  
 آنکه خشنود خواهدبودن گوی که به دوست باش  
 آنکه روان دوست خواهدبودن گوی که رادباش  
 آنکه به سودمند[ی] خواهدبودن گوی که افسوس مکن  
 آنکه خوب گفتار خواهدبودن گوی که راست گفتار باش  
 آنکه گستاخی با روان خویش خواهدکردن گوی که هر کس [را] دوست  
 باش و بد خوئی مکن

آنکه ژرف بین خواهدبودن گوی که خوب آموزش باش  
 ۵۴- دانای خرد آزموده همچین گفت که خواسته<sup>۵۴</sup> بسیار و بسیار  
 بودی بی اندازه برای هر کس زیانکارتر است چه، ایشان را که نیست به آرزو  
 و شتاب خواهند و ایشان را که هست همیشه در شتاب آز اندیشه [دارند]  
 و ایشان را که بود، نشد<sup>۵۵</sup> همواره رنجه به تیماس (؟) مستند . و خواسته  
 به اندازه و پیمان، آن اندازه به است که پتیاره<sup>۵۶</sup> از تن تواند بازداشتن .  
 ۵۵- و او این نیز گفت که آزمرترین<sup>۵۶</sup> چیز و کس مردمان هر روز در  
 کاهش [است] پس به آن [چه] سزایشی تر مکوشید<sup>۵۷</sup> و خویشتن به سود  
 گیتی زنده مدارید. فرخ آن تن ، که بزرگ یزدان [را] آفرین و سپاس  
 کرده است به ستایش و نیایش و داداری، و امید به اورمزد خدای و امهر-

۵۲- بوندک مینش: کامل اندیش

۵۳- دل درد باش: غمخوار دیگران باش

۵۴- خواسته: مال، ثروت

۵۵- بوده نشد: میسر نشد

۵۶- آزمرترین: ارجمندترین

۵۷- یعنی بیش از اندازه و بیش از شایستگی مکوشید

سپندان بزرگ و همه مینوان<sup>۵۸</sup> خوب [دارد] و [بداند] که رهبری<sup>۵۹</sup> مینو و گیتی از او پیدا بـُود. و ما مردمان [در] ستاینده‌گی و سپاس‌بیشمارنسبت به اورمزد خدای و امهرسپندان و همه مینوان خوب باید کوشا بودن چه، همچون که مامهر دام<sup>۶۰</sup> هستیم نخست چیز که به آن رود این داداست که ما به هماوندی<sup>۶۱</sup> و بزرگی و پیروزی اورمزد خدای و امهرسپندان و پیروزی و نیرومندی<sup>۶۲</sup> دین مزدیسنان آگاه بودن .

چه اگر من بی‌گمانم که دادار اورمزد این دام و دهش [و] مینوی و گیتی بودن را به اینگونه ویژه کرد، شایسته است که رستاخیز و تن‌پسین را نیز داده است چه، از آگاهی تام و داداری تام و دانش تام خویش این چیز سهی<sup>۶۳</sup> تر و ارجمندتر و سودمندتر و بی‌کرانه و رامش‌تر داده [است] .

[و] همچنین رستاخیز و تن‌پسین و همه دام و دهش ویژه بی‌آهو بیمرگ و بی‌پیری و بی‌گرسنگی و بی‌تشنگی و بی‌پتیاره کردن [و] به فرجام بازخویش کردن پیروزگرانه<sup>۶۴</sup> [و] به فرجام نه‌هزارسال نابود کردن گننامینوک<sup>۶۵</sup> بدکار [و] زادگان<sup>۶۶</sup> [او] پس فریژوبان ؟ هست همه

۵۸- مینوان: ارواح پاک و طیبه

۵۹- در متن را پنی تباری آمده که بمعنی نظم و ترتیب و رهبری است .

۶۰- دام: مخلوق، آفریده ۶۱- هماوندی : توانائی

۶۲- در متن اوژومندی آمده که بمعنی نیرومندی است .

۶۳- سهی: قابل توجه از مصدر سهستن بمعنی بنظر آمدن ، قابل توجه بودن

۶۴- یعنی در فرجام پیروزگرانه بسوی خویش باز می‌گرداند .

۶۵- گننامینوک: اهریمن ۶۶- اشاره بعقیده مزدیسنان درباره عمر

جهان است . نك ایران در زمان ساسانیان از کریستن‌سن، ترجمه رشیدیاسمی، چاپ دوم ۱۶۸

مردمان گذاره<sup>۶۷</sup> برنگریدن، که به کردن رستاخیز وتن پسین چه چیز رهاننده تر .

من از دستوران دانا چنین سخن شنوده است .

به اسنو خرد<sup>۶۸</sup> و دشسروت خرد<sup>۶۹</sup> سیزد دانستن که بکردن رستاخیز وتن پسین این چیزی پهروم تر<sup>۷۰</sup> و چگونه به دین مزدیسنان<sup>۵۹</sup> و گنججوری کردن استوان [است و] هوشیار باید بودن که تا به گیتی زنده اند کامه، کامه اورمزد خدای ورزیدن [و] بدین باید بودن که مارا گناک<sup>۶۵</sup> بدکار بازادگانش نه فریبند و مارا از راه راست یزدان به نگردانند .

۵۶- انوشه روان<sup>۷۱</sup> باد اوشنر پر خرد که به شاگرد خویش این اندرز کرد و فرمان داد .

فرجفت<sup>۷۲</sup> به درود و شادی، رامش... انوشه روان آنکه نوشت .

پایان

\* \* \*

۶۷- گذاره: گلرگاه، بنظر میرسد مقصود چینودیل یا پل صراط است

۶۹- دشسروت خرد : خرد اکتسابی

۶۸- اسنو خرد: خرد فطری

۷۱- انوشه روان: جاوید، بی مرگ

۷۰- پهروم : عالی ترین

۷۲- فرجفت: پایان یافت .







۱. ۲. ۳. ۴. ۵. ۶. ۷. ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. ۲۰. ۲۱. ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۲۶. ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۰. ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹. ۴۰. ۴۱. ۴۲. ۴۳. ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸. ۴۹. ۵۰. ۵۱. ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷. ۵۸. ۵۹. ۶۰. ۶۱. ۶۲. ۶۳. ۶۴. ۶۵. ۶۶. ۶۷. ۶۸. ۶۹. ۷۰. ۷۱. ۷۲. ۷۳. ۷۴. ۷۵. ۷۶. ۷۷. ۷۸. ۷۹. ۸۰. ۸۱. ۸۲. ۸۳. ۸۴. ۸۵. ۸۶. ۸۷. ۸۸. ۸۹. ۹۰. ۹۱. ۹۲. ۹۳. ۹۴. ۹۵. ۹۶. ۹۷. ۹۸. ۹۹. ۱۰۰.

(36) سر ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

1 P., M. ۲ P. ۳ P., M. ۴ P., M. ۵ M. repeats.  
 6. So all, for ۷. All add ۸. P., M. repeat; K. has two strokes (=) at the end of the line. 9. So all, for ۱۰ So all, for ۱۱. P., M. ۱۲. K. indistinct. ۱۳ P., M. ۱۴. P., M. ۱۵. P., M. ۱۶. P., M. ۱۷ P., M.













